

## Criminal Policy of Islamic Jurisprudence in the Field of Political Crime<sup>1</sup>

### Mansour Tarkashvand

PhD. Student in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Khomein Branch, Islamic Azad University, Khomein, Iran. mansur5925@gmail.com

### Abbas Ali Heidari

Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Arak Branch, Islamic Azad University, Arak, Iran (**Corresponding Author**). aa-heidari@iau-arak.ac.ir

### Mahmoud Qayyumzadeh

Assistant Professor, Department of Law, Saveh Branch, Islamic Azad University, Saveh, Iran. maarefteacher@yahoo.com

### Abstract

Since no comprehensive research has been done on the criminal policy of Islamic jurisprudence in the field of political crime, so research in this case is necessary and necessary. Therefore, the purpose of this study is to examine the views of Islamic jurists on the criminal policy of Islam It is a political crime and the most important question is: What measures has Islamic jurisprudence taken for political crimes? Fornication is apostasy, espionage and moharebeh, which in the crime of gardening, the jurists believe in ta'zir, and the perpetrator of fornication is either killed or imprisoned by the ruling order, and in the crime of apostasy, the natural apostate man is killed, but the national apostate man repents. Failure to do so is killed and the apostate woman is not killed and imprisoned until she repents and the perpetrators of moharebeh and corruptors on earth are punished in jurisprudence, execution or crucifixion or amputation of the right hand and left leg or denial and in case of spying The jurists have ordered the punishment of a spy.

**Keywords:** Criminal Policy, Jurisprudence, Crime, Politics.

---

<sup>1</sup> **The present research is taken from:** Student doctoral dissertation: Mansour Torkashvand, entitled: **Criminal Jurisprudence of Islamic jurisprudence in the field of political crime**, Supervisor: Abbas Ali Heidari, Adviser: Mahmoud Qayyumzadeh, Department of Theology and Islamic Studies, Faculty of Humanities, Khomein Branch, University Islamic Azad, presented in 1399.

\*\* **Received:** 2020-12-15 ; **Accepted:** 2021-01-15

## سیاست کیفری فقه اسلامی در زمینه جرم سیاسی<sup>۱</sup>

منصور ترکاشوند

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، خمین، ایران. mansur5925@gmail.com

عباسعلی حیدری

استادیار، گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد اراک، دانشگاه آزاد اسلامی، اراک، ایران (نویسنده مسئول).

aa-heidari@iau-arak.ac.ir

محمود قیومزاده

استادیار، گروه حقوق، واحد ساوه، دانشگاه آزاد اسلامی، ساوه، ایران. maarefteacher@yahoo.com

### چکیده

از آن جا که در مورد سیاست کیفری فقه اسلام در زمینه جرم سیاسی تحقیقی جامع و کامل صورت نگرفته است لذا تحقیق در این مورد، لازم و ضروری است از این رو هدف در این تحقیق، بررسی نظرات فقهای اسلامی در مورد سیاست کیفری اسلام در قبال جرم سیاسی است و مهمترین سوال این است که: فقه اسلامی چه تدابیری برای جرائم سیاسی اتخاذ کرده است؟ که با روش جمع آوری کتابخانه ای و روش توصیفی و تحلیلی به این نتایج دست یافته است: امروزه عمده ترین جرائم سیاسی در فقه اسلام، جرم بغی، ارتداد، جاسوسی و محاربه است که در جرم باغی، فقها قائل به تعزیر هستند و مرتکب بغی به دستور حاکم یا کشته می شود یا زندانی می شود و در جرم ارتداد، مرد مرتد فطری کشته می شود ولی مرد مرتد ملی در صورت توبه نکردن کشته می شود و زن مرتد کشته نمی شود و زندانی می شود تا این که توبه کند و مجازات مرتکبین محاربه و مفسد فی الارض در فقه، اعدام یا صلب و یا قطع دست راست و پای چپ و یا نفی بلد است و در صورت جاسوسی افراد، فقها حکم به تعزیر جاسوس داده اند.

**کلیدواژه‌ها:** سیاست کیفری، فقه، جرم، سیاسی.

<sup>۱</sup> پژوهش حاضر برگرفته از: رساله دکتری دانشجو: منصور ترکاشوند، با عنوان: سیاست کیفری فقه اسلامی در زمینه جرم سیاسی، استاد راهنما: عباسعلی حیدری، استاد مشاور: محمود قیومزاده، گروه الهیات و معارف اسلامی، دانشکده علوم انسانی، واحد خمین، دانشگاه آزاد اسلامی، ارائه شده در سال ۱۳۹۹ است.

\*\* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۲۵ ؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۶

## ۱- مقدمه

در فقه اسلامی اطاعت از امام یا نایب او امری لازم و عدم اطاعت از آنها معصیت و گناه است که فقهای اسلامی بر این نظریه اتفاق دارند کسی که با امام یا حکومت دشمنی کند و با او مخالفت کند، مجرم سیاسی محسوب می‌شود و جرم او بستگی به نوع مبارزه و جنگ او دارد، مثلاً کسی که دست به سلاح شده و باعث رعب و وحشت می‌گردد، محاربه نامیده می‌شود و کسی که باعث افساد در زمین شود، مفسد فی الارض نامیده می‌شود. فقها برای این جرم، حدّ قرار داده‌اند، یعنی برای این جرم، مجازات مشخص شده است و کسی که دین خود را به خاطر نشان دادن کاستی اسلام عوض می‌کند، مرتد می‌گویند. فقها مرتد را دو نوع می‌دانند، مرتد ملی و فطری که مجازات هر کدام با توجه به مرد یا زن بودن و وضعیت تولد او بستگی دارد و کسی که برای دشمنان اسلام خبرچینی می‌کند، جاسوس می‌گویند. جرم جاسوسی نیز در فقه اسلامی حرام است و مرتکب آن به خاطر خیانت به مسلمانان تعزیر می‌شود. همچنین کسی که از طاعت و پیروی امام یا نایب او خارج شود، اهل بغی گفته می‌شود. باغی شدن، نمونه بارز جرم سیاسی امروزه است، چون بر علیه امام و حکومت اسلامی خارج می‌شوند و به دنبال تغییر حکومت و نظام هستند.

به هر حال در مورد سیاست کیفری اسلام در قبال جرائم سیاسی ابهامات و سوالاتی وجود دارد که هدف اصلی این تحقیق بیان و تبیین سیاست کیفری فقه اسلام در مورد جرائم سیاسی است که البته با توجه به مطالعات انجام شده پیشین مشاهده می‌شود که تاکنون مطالعات بسیاری در رابطه با جرم سیاسی انجام شده، ولیکن در هیچ یک به بررسی سیاست کیفری فقه اسلامی در زمینه جرم سیاسی اشاره کامل نگردیده، در حالی که پژوهش حاضر درصدد بیان سیاست کیفری فقه اسلامی در زمینه جرم سیاسی است و همین امر ضرورت و اهمیت تحقیق را بیش از پیش بالا می‌برد.

چون تحقیقات گذشته صرفاً به مباحث کلی سیاست کیفری فقه در قبال برخی جرائم و نیز برخی احکام بغی، محاربه و افساد و... پرداخته‌اند و حتی به نظرات فقهای متقدم و متاخر و مستندات آنها، کمتر توجه شده است، از این‌رو در این تحقیق علاوه جبران ضعف تحقیقات گذشته، هدف پاسخ به این سوال است که مشهور فقها در مواجهه با مجرمان سیاسی از چه سیاست کیفری اسلام بهره می‌گیرند؟ در این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با توجه به نظرات فقهای اسلامی و ادله آنها به این سوال و ابهام اساسی، پاسخ داده می‌شود.

## ۲- مفهوم‌شناسی

در این تحقیق چندین واژه وجود دارد که نیازمند بررسی در کتب لغت و اصطلاح هستند که در ذیل مورد بررسی قرار می‌گیرند:

### ۲-۱- مفهوم سیاست و سیاسی

سیاست یا سیاسی از ریشه سیس، سوس یا ساس می‌باشد (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۸، ص ۳۲۳؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۱۰۹؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۳۳۶). برخی گفته‌اند: سیاست یعنی ارشاد مردم به راه راست که هدایت‌کننده باشد، فن حکومت و اداره‌ی امور داخلی و خارجی کشور که به آن السیاسه الداخليه و السیاسه الخاریجه گویند، فن

تدبیر امور مالی و دارائی کشور و اداره کردن آن گویند. السیاسی - آنچه که به سیاست ویژگی دارد، - جمع سیاسیون: سیاستمدار، مرد سیاسی (مهیار، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۵۰۶).

برخی دیگر گفته‌اند: سیاست در لغت به معنی اصلاح امور خلق و اداره کردن کارهای مملکت، مراقبت از امور داخلی و خارجی کشور، رعیت‌داری، مردم‌داری و عقوبت و مجازات کردن است؛ و به کسی که در کارهای سیاسی و امور مملکت دارای بصیرت و دانایی و کارآزموده باشد، سیاست‌مدار گویند (بهشتی، بی تا، ص ۶۳۰). امام خمینی در این مورد می‌فرماید: «سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه برود، تمام مصالح جامعه و تمامی ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را به طرف چیزی که صلاحشان هست، هدایت کند (امام خمینی، ۱۳۷۳، ج ۱۳، ص ۴۳۲).

با توجه به موارد فوق می‌توان گفت: سیاست در لغت یعنی تدابیر و شیوه عمل و در اصطلاح یعنی علم به مصالح جامعه و مراقبت از امور داخلی و خارجی کشور؛ و وقتی با فقه یا اسلام همراه می‌شود، یعنی تدابیری که اسلام یا فقه در مسائل اجرا می‌کند.

## ۲-۲- مفهوم فقه

فقه در لغت به معانی زیادی به کار رفته است: «الفاء و القاف و الهاء أصلٌ واحدٌ صحیح، يدلُّ علی إدراکِ الشَّیء و العِلْمِ به. تقول: فَفَهْتُ الحدیثَ أَفْقَهُهُ. و كُلُّ عِلْمٍ بِشَیْءٍ فَهُوَ فِقْهُهُ. فقیل لکلِّ عالمٍ بالحلّال و الحرام» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۴۴۲). سه حرف فقه اصل است و به معنی ادراک شیء و علم به آن و هر علمی به شیء را فقه می‌گویند. همچنین به معنی هر عالمی که به حرام و حلال علم دارد، نیز آمده است.

برخی آن را به معنی فهمیدن می‌دانند (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۱۹۷).

برخی آن را به معنی علم به شیء و به آن چیز پی بُرد، آن را دانست و شناخت، می‌دانند (زیبیدی، ۱۴۱۴، ج ۱۹، ص ۷۲).

برخی گفته‌اند: «الفِقهُ: العلم بالشَّیء و الفهمُ له، و غلبَ علی عِلْمِ الدینِ لِسِبَابِته و شرفه و فَضْلِهِ علی سائر أنواع العلم» (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۵۲۲).

برخی گفته‌اند فقه به معنی شق و فتح است، یعنی به معنی مشقت، زحمت، علم و معرفت می‌باشد (ابن اثیر، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۴۶۵).

فقیه عالمی است که با مشقّت و سختی احکام را به دست می‌آورد و از حقایق آنها پرده برمی‌دارد (زمخشری، ۱۴۱۷، ج ۳، ص ۴۶).

بیشتر لغت‌شناسان گفته‌اند: فقه به معنی علم به شیء است. (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۶، ص ۲۲۴۳؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۴۷؛ فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۷۰؛ حمیری، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۵۲۳۰). برخی گفته‌اند: فقه از علمی شهودی و حسّی به علمی غائب و نامحسوس رسیدن است. واژه فقه در آیات، اخص از علم است. همچنین به معنی علم به احکام شریعت است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۶۴۲). برخی دیگر نیز گفته‌اند: فقه به معنی فهم دقیق اشیاء، فهم غرض متکلم از کلامش می‌باشد (عبدالرحمان، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۴۹).

فقه در اصطلاح فقه و اصول به چند معنی آمده است: فقه در لغت به معنای فهم، فطانت و فهم عمیق و دقیق به کار رفته است و در اصطلاح علم به احکام شرعی فرعی، از دلایل تفصیلی فقه می‌باشد. این واژه در قرآن و احادیث کاربرد گسترده‌ای دارد که از همه آنها مفهوم تعمق و فهم عمیق به دست می‌آید (مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی، ۱۳۸۹، ص ۶۰۴).

مانند آیه کریمه: «فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (توبه، ۱۲۲)، «چرا از هر گروهی یک دسته کوچ نمی‌کنند، تا در امر دین بصیرت کامل پیدا کنند».

همچنین مانند حدیث نبوی: «مَنْ حَفِظَ مِنْ أَحَادِيثِنَا أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمًا فَقِيهَاً» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۴۹؛ شیخ صدوق، ۱۴۰۶، ج ۱، ص ۱۳۴؛ ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۸۰)، «هر کس چهل حدیث از احادیث ما را حفظ کند، خداوند او را روز قیامت فقیه و عالم محشور می‌کند».

بیشتر اصولی‌دان‌ها «هو العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة عن ادلتها التفصیلیة» تعریف کرده‌اند (نراقی، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۳۰؛ مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۴، ص ۱۸۰).

برخی گفته‌اند: «مجموع الأحکام الشرعیة الفرعیة کلیة أو الوظائف المجعولة من قبل الشارع، أو العقل عند عدمها» (حکیم، ۱۴۱۸، ص ۴۶)، «فقه، مجموعه احکام شرعی فرعی کلی هستند یا وظایفی که از طریق شارع یا عقل جعل شده است».

برخی هم گفته‌اند: فقه عبارت است از علم به احکام شرعیه اعم از واقعیه و ظاهریه (قلی‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۱۵۳).  
بیشتر فقها فرموده‌اند: فقه یعنی علم به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلیه (شهید اول، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۳۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۶، ص ۳۲).

برخی دیگر عقیده دارند که: فقه اطلاق بر علم به احکام شرعی فرعی عملیه به طروق مختلف می‌شود یا با یاری از ادله تفصیلیه (علامه حلّی، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۸).

همچنین فرموده‌اند: «العلم بالأحکام الشرعیة العملیة عن أدلتها التفصیلیة لتحصیل السعادة الأخریة» (شهید اول، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۴۰؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ص ۶). فقه یعنی علم به احکام شرعی عملیه از ادله تفصیلیه برای تحصیل سعادت اخروی.

ما با توجه به موارد فوق می‌توان گفت: فقه یعنی علم دقیق به احکام شرعی فرعی از ادله تفصیلیه یا طروق مختلف شرعی برای سعادت دنیوی و اخروی».

### ۳- مصادیق جرم سیاسی

فقها در مورد اینکه جرائم سیاسی به طور قطع کدامند، دیدگاه یا نظر خاصی ارائه نکرده‌اند، ولی از مفهوم نظرات آنها می‌توان فهمید جرائمی که بر علیه دین اسلام یا حکومت دینی صورت می‌گیرد نمونه بارز جرائم سیاسی هستند.

جرائمی که بر علیه دین اسلام یا حکومت دینی صورت می‌گیرد عبارتند از:

### ۳-۱-۱- بغی

یکی از مصادیق بارز جرم سیاسی در فقه، بغات است. برخی از محققان آورده‌اند: «طبق آیه و روایات وارده در کتب روایی شیعه و اهل سنت نیز کلمه بغی در معنای جرم سیاسی، بکار رفته است: در وسائل الشیعه، کافی، من لا یحضره الفقیه، و غیره ابواب متعدد درباره بغات مطرح گردیده که در تمامی آنها از کلمه بغی همین معنی قصد شده است» (شوشتری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۶۲).

### ۳-۱-۱- مفهوم‌شناسی بغات

بغات در لغت از ریشه بغی گرفته شده و به معنی تجاوز (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۱۳۶)، عدول از حق و تعدی (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۷۸)، عدول از قصد و اصل (فیومی، بی تا، ج ۲، ص ۵۷)، ستم و ظلم (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۴۲) و سعی در فساد می‌باشد (سعدی ابوجیب، ۱۴۰۸ق، ص ۴۰). باغی اسم فاعل بغی و خروج‌کننده بر امام معصوم (ع) اطلاق می‌شود (شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۵۱). باغی بر کسی اطلاق می‌شود که بیعت خویش را با پیشوای معصوم (ع) شکسته و از اطاعت وی بیرون رفته باشد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۲۲؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸ق، ج ۷، ص ۴۵۶).

فقه‌های اهل سنت به خاطر اغراض مختلف، تعاریف گوناگونی از باغی به عمل آورده‌اند که به نظر می‌رسد این تعریف ذیل، بهترین تعریف باغی از نظر فقه‌های اهل سنت باشد: باغی کسی است که از اطاعت و پیروی امام حق سر باز زند و خارج شود (عوده، ۱۹۹۳ق، ج ۲، ص ۶۷۳).

بهترین تعریفی که می‌توان از باغی به عمل آورد، عبارت است از: در اصطلاح فقه سیاسی، باغی به مسلمانی گفته می‌شود که با حکومت اسلامی مخالفت کند و علیه امام دست به قیام مسلحانه بزند. به همین لحاظ دارالبغی به سرزمینی اطلاق می‌شود که مردم آن با وجود مسلمان بودنشان، علیه حکومت اسلامی بشورند و حاکمیت امام را به مخاطره افکنند (عمید زنجانی، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۳۱۰).

بغی و جرم سیاسی از جمله مباحث مهم فقهی و حقوق کیفری ایران می‌باشد. در فقه اسلامی این دو مبحث به خوبی از هم تمییز داده نشده‌اند، اما در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۹۲ بغی به خوبی از محاربه و افساد فی الارض تفکیک گردید و در سال ۱۳۹۵ با تصویب قانون ۶ ماده‌ای، جرم سیاسی به عنوان جرمی مستقل تعریف شد.

در فقه اسلامی، در کتاب جهاد، بحثی تحت عنوان قتال اهل البغی مطرح است که منظور از آن ستمگرانی می‌باشد که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می‌کنند، و برای آنها احکام فراوانی بوده که در آن باب آمده است. ولی بحثی که در آیه فوق مطرح می‌باشد، مطلب دیگری است و آن نزاع و کشمکش‌هایی می‌باشد که در میان دو گروه از مؤمنان رخ می‌دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی؛ هرچند بعضی از فقها یا مفسران خواسته‌اند از این آیه در مسأله سابق نیز استفاده کنند. ولی به گفته فاضل مقداد در کنز العرفان، این استدلال خطا است (فاضل مقداد، بی تا، ج ۱، ص ۳۸۶).

چرا که قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است، در حالی که نزاع میان مؤمنان تنها موجب فسق می‌باشد، نه کفر. لذا قرآن مجید در آیات فوق هر دو گروه را مؤمن و برادر دینی یکدیگر نامیده است. به این ترتیب احکام اهل بغی را نمی‌توان به اینگونه افراد تعمیم داد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۶، ص ۵۳۸).

اما باید گفت، در بغاتی که در آیه آمده است، نیز باید حکم باغی اجرا شود، چون امنیت جامعه مسلمانان به خطر می‌افتد که این نوع خود، جرم سیاسی محسوب می‌شود و دشمنان از این جنگ و خونریزی خوشحال شده و آتش‌بیار جنگ می‌شوند تا امنیت و نابودی اسلام رخ دهد. پس می‌توان گفت: چه نزاع میان برخی مسلمانان پیش بیاید و یا گروهی از مسلمانان، از طاعت با امام حق خودشان بیرون بیایند، حکم بغات به آنها زده شده و یک جرم سیاسی محسوب می‌شود. همچنین دلیل ما بر این مدعا، نظرات مفسرین در ذیل آیه است:

مفسران آورده‌اند: کلمه بغی که مصدر بغت است، به معنای ظلم و تعدی بدون حق می‌باشد، و کلمه فی که جمله تفسیری از آن اشتقاق یافته، به معنای برگشتن است. مراد از امرالله دستوراتی می‌باشد که خدای تعالی داده است. معنای آیه این است که: اگر یکی از دو طائفه مسلمین به طائفه دیگر بدون حق ستم کرد، باید با آن طائفه که تعدی کرده، قتال کنند تا به امر خدا برگردند و دستورات الهی را گردن نهند (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۸، ص ۴۶۹). اگر خون‌های باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می‌شود و اموالی از آنها که از بین می‌رود، هدر می‌باشد، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است، و اصل در اینگونه موارد عدم ضمان است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۲۲، ص ۱۷۰).

اگر یکی از دو گروه درگیر، یاغی‌گری کرد، امت اسلامی باید بر ضد او بسیج شود و برای برقراری امنیت و عدالت، حتی اگر لازم شد، باید مسلمانان یاغی کشته شوند. آری، خون یاغی ارزش ندارد (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۹، ص ۱۷۸). خلاصه این که طبق آیه و نظرات مفسران، کسانی که بر مسلمانان دیگر تجاوز و ستم کنند، اهل بغی محسوب می‌شوند، لذا باید مجازات شوند و مجازات آنها، کشته شدن است.

همچنین روایات زیادی در مورد قتال با اهل بغی آمده که به چند مورد اشاره می‌شود:

«عَنْ حَفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنِ الطَّائِفَتَيْنِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَدَاهُمَا بَاغِيَةٌ، وَالْآخَرَى عَادِلَةٌ، فَهَزَمَتِ الْعَادِلَةُ الْبَاغِيَةَ، قَالَ: لَيْسَ لِأَهْلِ الْعَدْلِ أَنْ يَتَّبِعُوا مُدْبِرًا، وَ لَا يَقْتُلُوا أَسِيرًا، وَ لَا يَجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ، وَ هَذَا إِذَا لَمْ يَبْقِ مِنْ أَهْلِ الْبَغِيِّ أَحَدٌ، وَ لَمْ يَكُنْ فِتْنَةٌ يَرْجَعُونَ إِلَيْهَا، فَإِذَا كَانَتْ لَهُمْ فِتْنَةٌ يَرْجَعُونَ إِلَيْهَا فَانْ أَسِيرَهُمْ يُقْتَلُ، وَ مُدْبِرُهُمْ يُتَّبَعُ وَ جَرِيحُهُمْ يُجَازَى عَلَيْهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۳۲؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق/الف، ج ۶، ص ۱۴۴؛ مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۹، ص ۳۸۴).

«حفص بن غیاث» گفت: از امام صادق (ع) درباره دو گروه از مؤمنان سؤال کردم که یک گروه، عادلانه هستند و گروه دیگر شورشگر و متجاوز و گروه عادلانه متجاوز را شکست می‌دهد. امام (ع) فرمود: اهل عدل (یعنی گروه عادلانه) حق ندارند فراریان آنان را تعقیب کنند و اسیران و مجروحان‌شان را بکشند و این در صورتی است که از گروه باغی، نیرویی و تشکیلاتی باقی نمانده باشد که مجدداً به آن سازمان برگردند و دوباره نیروهای خود را بازسازی و سازماندهی کنند. بنابراین، در صورتی که آن‌ها سازمان گروهی داشته باشند که افراد بازمانده و متفرقه به آن‌جا بروند، در این صورت اسیر آن‌ها به قتل می‌رسند و فراریان آن‌ها تعقیب و مجروحان‌شان کشته می‌شوند.

فقهای امامیه این روایت را به عنوان جواز قتال با اهل بغی مورد استناد قرار داده‌اند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق/ب، ج ۵، ص ۳۴۰؛ ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۳۲۵؛ کیدری، ۱۴۱۶ق، ص ۱۸۹؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۲۹). از این روایت چند نکته فهمیده می‌شود:

الف- گروه عادل می‌توانند مسلمانان باغی شده را بکشند.

ب- در صورت شکست قطعی و از بین رفتن نیروهای اهل بغی، مجروحان، اسیران و فراریان آنان کشته یا تعقیب نمی‌شوند.

ج- در صورت فرار باغیان و وجود نیروهای آنان، مجروحان، اسیران و فراریان آنان کشته یا تعقیب می‌شوند.

فقها این روایت را در جواز قتل و قتال با بغات مورد استناد قرار داده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴، ص ۵۶؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۲۴).

«وَ كَانَتْ السَّيْرَةُ فِيهِمْ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) مَا كَانَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فِي أَهْلِ مَكَّةَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ فَإِنَّهُ لَمْ يَسْبِ لَهُمْ ذُرِّيَّةٌ وَقَالَ مَنْ أَعْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَمَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ وَ كَذَلِكَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ص) يَوْمَ الْبَصْرَةَ نَادَى فِيهِمْ لَأَتَسَبُّوا لَهُمْ ذُرِّيَّةً وَ لَأُتْجِهَزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَأَتَّبَعُوا مُدْبِرًا وَ مَنْ أَعْلَقَ بَابَهُ وَ أَلْقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ» (حرعاملی، ۱۳۷۶، ج ۱۵، ص ۲۷؛ مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۹۷، ص ۱۷؛ ۱۴۰۴ق، ج ۱۸، ص ۳۳۶).

سیره و روش حضرت امیر(ع) در جنگ با بغات، همان سیره پیامبر(ص) در برخورد با اهل مکه در فتح آن دیار است. پیامبر خدا(ص) کسی را از اهل مکه، اسیر نکرد، بلکه فرمود: هر کسی در خانه‌اش را ببندد و یا سلاحش را زمین گذارد، در امان است. حضرت امیر(ع) نیز در جنگ بصره (جمل) همین را فرمود. (آن حضرت) اعلام کرد: زن و بچه آن‌ها را اسیر نگیرید؛ با مجروحان کاری نداشته باشید و فراریان را تعقیب نکنید و (آنگاه فرمود): کسی که در خانه‌اش را ببندد و یا سلاحش را زمین گذارد، در امان است.

از این روایت دو نکته می‌توان فهمید:

الف- جهاد و قتال با بغات لازم و واجب است و باید کشته شوند.

ب- مجروحان، اسیران و فراریان نباید آسیب و تحت تعقیب قرار گیرند.

روایتی دیگر از ابن حجر عسقلانی حدیثی را از پیامبر(ص) نقل می‌کند که راوی آن ام سلمه می‌باشد و آن حدیث این است که: ام سلمه می‌گوید: پیامبر(ص) درباره‌ی عمار یاسر فرمود: «تقتل عماراً الفئته الباغیه»، یعنی عمار را فئه باغیه به قتل می‌رسانند. سپس می‌گوید این روایت را مسلم روایت کرده است (ابن حجر عسقلانی، بی‌تا، ص ۲۲۱؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۶، ص ۳۱۷).

این روایت نیز در کتب روایی شیعه نیز روایت شده است: «[عیون أخبار الرضا علیه السلام] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ النَّبِيِّ ص قَالَ: تَقْتُلُ عَمَارًا الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» (شیخ صدوق، ۱۳۹۰، ص ۲۲۳؛ مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲۲، ص ۳۲۶).

از این روایت فهمیده می‌شود کسانی که از طاعت امام خارج می‌شوند، باغی هستند و جنگ و قتال با آنها واجب است.

طبق روایات و نظرات فقها می‌توان گفت: باغیان، اول گروهی از مجرمان سیاسی بوده‌اند که بر علیه امام خود خارج شده و قتال با آنها لازم و واجب است. چون سیاست آنها نابودی اسلام و امامان(ع) بوده است.



### ۳-۱-۲- مجازات بغات در گستره فقه

فقهای امامیه بغی را خروج از طاعت امام می‌دانند و این خروج از سلطه حکومت اسلامی، اگر برای مبارزه و جهاد است که جرم سیاسی محسوب می‌شود، ولی اگر خروج از طاعت حکومت و امام بدون هیچ غرض و هدفی باشد، فقط گناه محسوب می‌شود.

مثلاً شیخ طوسی فرموده است: باغی کسی است که بر امام عادل خارج شود و جایز است امام با او به قتال و مجاهدت بپردازد (شیخ طوسی، ۱۴۰۰ق، ص ۲۹۶).

جماعتی از اصحاب ابوحنیفه و شافعی، شورشگران علیه امام (ع) را فاسق می‌دانند (سرخسی، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۱۳۰؛ شافعی، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۱۴؛ الدرریر، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۶۲). ابوحنیفه می‌گوید: «قال أبو حنیفة: هم فساق علی وجه التذین» (ابن قدامة، بی‌تا، ج ۱۰، ص ۶۵). بغا در صورتی که دارای دین بوده و مسلمان باشند، فاسق محسوب می‌گردند.

اما دلیل ما [امامیه] بر اینکه باغی اسم ذم است، اجماع فرقه [امامیه] و روایاتی است که بر این معنی دلالت دارد» (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق/ب، ج ۵، ص ۳۳۵).

ابن ادریس آورده است: هر کس از امام عادل خود خارج شود و پیمانش را بشکند و در احکام با او مخالفت کند، او باغی بوده و بر امام جایز است او را بکشد و با او مبارزه کند (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۱۵).

محقق حلی نیز آورده است: جنگ و مبارزه با کسی که علیه امام عادل شورش کرده، واجب است، در صورتی که امام و یا نایب وی، مردم را به صورت عمومی و یا در سطحی محدود برای مبارزه با وی دعوت کند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۳۶).

صاحب جواهر نیز بر این عقیده است که: جهاد با شورشگران علیه امام عادل، به دلیل اجماع به هر دو شکل آن (اجماع محصل و منقول) و همچنین وجود روایات متعدد و مستفیضه، واجب است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۲۴). فقهای عامه و حقوق‌دانان اخیر آنان نیز بغی را جرم سیاسی دانسته‌اند (شوشتری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۶۱).

عده می‌گویند: «فی تقسیم الجرائم بحسب طبیعتها الخاصة، جرائم عادی و جرائم سیاسی ای البغی» (عده، ۱۹۹۳ق، ج ۱، ص ۱۰۰). سپس می‌گویند: اسلام از بدو پیدایش، بین جرائم عادی و جرائم بغی، یعنی جرایم سیاسی فرق گذاشته و این فرق را از این جهت در نظر گرفته که عنایت به مصلحت جامعه، امنیت، حفظ نظام و کیان آن داشته است. بنابراین نمی‌توان هر جرمی را که به منظور سیاسی انجام می‌پذیرد، جرم سیاسی دانست، بلکه بعضی از جرایم عادی که در شرایط خاصی انجام می‌گیرد، جرم سیاسی محسوب می‌شوند.

پس جرم سیاسی با جرم عادی از نظر طبیعت متفاوت نیست و تفاوت آنها این است که انگیزه در جرایم سیاسی با انگیزه در جرایم عادی فرق می‌کند، زیرا در جرایم سیاسی، انگیزه سیاسی مطرح است، اما در جرایم عادی انگیزه سیاسی مطرح نیست (شوشتری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۶۱).

در آخر می‌گویند: جرم سیاسی در اصطلاح فقهاء بغی و مجرمین سیاسی را بغات یا فئه باغیه می‌گویند (عده، ۱۹۹۳ق، ج ۱، ص ۱۰۰).

فقهای امامیه برای مجرم سیاسی بغی، احکام خاصی ارائه کرده‌اند (شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ج ۲، ص ۵۱):

۱- جهاد با باغی در صورت دعوت امام معصوم(ع) یا منصوب از سوی ایشان، واجب و سرپیچی از آن، گناه کبیره است. با قیام به جهاد در حد کفایت، وجوب از دیگران ساقط می‌شود، مگر آنکه امام(ع) فرد یا افراد خاصی را به جهاد فراخواند که در این صورت، بر آنان اجابت، واجب عینی خواهد بود. فرار از جنگ با باغی همچون فرار از جهاد با کافر و مشرک، حرام، بلکه از گناهان کبیره است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۲۴).

پس جهاد با بغات واجب و فرار از آن جرم است و از گناهان کبیره محسوب می‌شود.

۲- اگر باغی در حال جنگ اسیر گردد، بیعت با امام(ع) بر او عرضه می‌شود. در صورت پذیرش، آزاد می‌گردد و در صورت استتکاف، تا پایان جنگ در بازداشت می‌ماند. پس از خاتمه جنگ اگر باغیان، توبه کنند، یا سلاح خود را بر زمین نهند یا فرار نمایند، در صورتی که هسته مرکزی نداشته باشند، اسیرانشان آزاد می‌شوند، اما در صورت فرار باغیان و داشتن هسته مرکزی، در زندان می‌مانند یا کشته می‌شوند. در این صورت کشتن مجروحان و تعقیب فراریان نیز جایز است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۷۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق/الف، ج ۹، ص ۴۲۳).

۳- بر کسی که در جنگ با اهل بغی کشته شود، احکام شهید جاری است. بنابراین، بدون آنکه غسل داده یا کفن شود، پس از اقامه نماز بر او، با لباسش دفن می‌گردد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۲۸).

پس سیاست کیفری اسلام برای جلوگیری و مهار جرم سیاسی بغی، تعزیری بوده و تعزیر بغی به دو صورت است: کشته شدن و زندانی شدن.

### ۳-۲- ارتداد

یکی دیگر از جرم‌های سیاسی اسلام، ارتداد می‌باشد:

ارتداد یک حکم سیاسی است که با توجه به نوع آن و مصلحت اسلام و مسلمین در شرایط گوناگون، متغیر می‌باشد. لذا در آیات قرآن، هیچ حکم فقهی برای مرتد بیان نشده، در حالی که برای حدودی مانند زنا، قذف، سرقت و محاربه آیاتی نازل شده است (موسویان، ۱۳۸۸، ص ۱۴۶).

### ۳-۲-۱- معنای ارتداد

ارتداد از ریشه رد به معنی برگرداندن و برگشتن است (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۷۹). در اصطلاح به مسلمانی که از آیین اسلام خارج شده و کفر را برگزیده است، «مرتد» گفته می‌شود (شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۳۳۸). همچنین آمده است: «الارتداد و هو الکفر بعد الاسلام» (شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۳۳۳؛ گلپایگانی، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۳۲۶). با این عبارت نیز آمده است: «الارتداد و هو قطع الإسلام من مکلف» (شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۸۵؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۲۸۵؛ اردبیلی، ۱۴۲۷ق، ج ۴، ص ۴۴). یعنی ارتداد عبارت است از کفر بعد از اسلام. پس می‌توان گفت: مرتد یعنی کسی که از اسلام خارج شده است و مکلف به آن نیست.

در مورد جواز کشتن مجرم سیاسی ارتداد، آیاتی وجود دارد، ولی دلالت بر کشتن مرتد ندارند. مثلاً در آیه ذیل آمده است: قرآن کریم می‌فرماید: «... وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره، ۲۱۷). ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

جمله خطاب به مسلمانان بوده و مبنی بر تهدید است، یعنی هر کس که از روش فطرت و منطق دین اسلام منحرف شود، کافر است و از آن به بعد در زمره اجتماع مسلمین نبوده و از قوانین و مقررات آنان بی‌بهره خواهد بود، یعنی نه ارث می‌برد و نه می‌تواند به زندگی با همسر خود ادامه دهد، و چنانچه کسی که قبلاً مسلمان بوده، ولی در حال کفر و شرک از دنیا برود، گویا که تمام اعمال نیک را که قبلاً انجام داده بیهوده بوده و هیچ‌گونه ارزشی نخواهد داشت (حسینی همدانی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۹۷).

روایاتی که در این مورد آمده، زیاد هستند، لذا به برخی از آنها اشاره می‌نماییم:

۱- «عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ص أَنَّهُ قَالَ مَنْ بَدَلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ» (تمیمی مغربی، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۸۰؛ ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۳۹)، «هر کس دینش را تغییر دهد، او را به قتل برسانید».

فقها براساس این روایت حکم بر قتل مرتد فطری داده‌اند (شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰ق، ج ۹، ص ۳۳۷؛ فاضل هندی اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ج ۷، ص ۲۱۸؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۱، ص ۶۱۳؛ مغنیه، ۱۴۲۱ق، ج ۶، ص ۲۹۷).

۲- «سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنِ الْمُرْتَدِّ فَقَالَ مَنْ رَغِبَ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ كَفَرَ بِمَا أُنزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ ص بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَلَا تَوْبَةَ لَهُ وَ قَدْ وَجَبَ قَتْلُهُ وَ بَانَ مِنْهُ أَمْرَاتُهُ وَ يُقَسَّمُ مَا تَرَكَ عَلَى وَلَدِهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۷۴؛ شیخ طوسی، ۱۳۹۰، ج ۴، ص ۲۵۲).

از امام باقر(ع) در مورد مرتد سوال شد، فرمود: هر کس از اسلام اعراض نماید و بر آنچه بر محمد(ص) نازل گردیده، کافر شود، توبه‌اش پذیرفته نیست و زنش از او جدا می‌گردد و اموالش بر فرزندان تقسیم می‌شود.

بیشتر فقها با توجه به این روایت، حکم به قتل مرتد فطری داده‌اند (عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۹۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۱۲۵۶؛ بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۴؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۱، ص ۱۵).

۳- «عَمَّارِ السَّابَاطِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمِينَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَحَدَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) نُبُوَّتَهُ وَ كَذَبَهُ فَإِنَّ دَمَهُ مُبَاحٌ لِمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ أَمْرَاتُهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ يَوْمَ ارْتَدَّ وَ يُقَسَّمُ مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعَدُّ أَمْرَاتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ إِنْ أَتَوْهُ بِهِ وَ لَا يَسْتَتِيْبُهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۱۷۴؛ شیخ صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۱۴۹؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق/الف، ج ۸، ص ۹۱).

عمار از امام صادق(ع) روایت کرده که هر مسلمانی که از بین دو مسلمان زاییده شده و از اسلام برگردد و انکار نبوت محمد(ص) نماید، نباید به زنش نزدیک شود و اموالش بین ورثه‌اش تقسیم می‌شود و زنش عده وفات می‌گیرد و بر امام است که او را به قتل رساند و او را توبه ندهد.

بیشتر فقها با توجه به این آیه، حکم به کشتن مرتد داده‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۵، ص ۲۳؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۳، ص ۳۲۰؛ حسینی عاملی، ۱۴۲۲ق، ج ۱۷، ص ۵۷۷؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۱۰۵).

### ۳-۲-۳- نظرات فقها و مجازات آن

فقهای امامیه مرتد را دو نوع می‌دانند: اگر شخص قبلاً مسلمان بوده باشد، بعداً کافر شود، این ارتداد فطری است و چه توبه کند و چه توبه نکند، کشته می‌شود، ولی اگر قبلاً کافر بوده باشد، بعد مسلمان شود و سپس کافر شود، این ارتداد ملی است و اگر توبه کند، کشته نمی‌شود، وگرنه کشته می‌شود (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ق/ب، ج ۵، ص ۳۵۳).

ابن ادریس حلی و محقق حلی صراحتاً آن را مجازات تعزیری می‌دانند (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۵۳۲؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۱۸۳). در حالی که علامه حلی و فرزندش و شافعی ارتداد را موجب حد می‌دانند (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۲۱۹؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷، ج ۴، ص ۶۶۸؛ جزیری، غروی و مازح، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۸).

ولی با توجه به روایاتی که ذکر نمودیم، صراحت در کشتن می‌کنند، یعنی نوع مجازات مشخص شده و مجازات مرتد، حدی است. این حکم در مورد مردان است، ولی زنانی که مرتد می‌شوند، به هیچ وجه کشته نمی‌شوند، بلکه آنها را زندانی می‌کنند تا توبه کنند یا بمیرند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۶۱۱؛ خوبی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۳۱). برخی از فقها قائل به حبس ابد هستند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۷، ص ۲۸۲؛ حلی، ۱۴۰۳ق، ص ۳۱۱). ولی فقهای اهل سنت با هم اختلاف نظر دارند، برخی معتقدند که زن مرتد نیز باید کشته شود و عده‌ای مخالف این نظر بوده و با امامیه موافق هستند (سمرقندی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۰۹؛ ابن قدامه، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۲۳؛ قرطبی، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۵۹). چون در فقه امامیه زن چه مرتد فطری و چه مرتد ملی، کشته نمی‌شود، بلکه توبه داده می‌شود. پس مجازات زن مرتد، تعزیری است.

علت اینکه ارتداد یک جرم سیاسی است را می‌توان در نقل قول ذیل فهمید:

اگر کسی از روی تحقیق و بررسی کامل مسلمان شد و سپس در زمره پیروان دیگر درآید، آیا اسلام چنین تغییر عقیده‌ای را مجاز و مقدس می‌داند یا خیر؟ جای شک نیست که چنین عملی در اذهان عمومی که نسبت به بی‌اعتباری و نادرستی اسلام خواهد داشت، از هر عاملی بیشتر خواهد بود. زیرا، عقل مردم در چشم آنها است وقتی که می‌بینند مسلمانی از دین خود خارج شده و به آئین دیگر گرویده است، پیش خود فکر می‌کنند چنانچه این آئین (اسلام) بهترین و صحیح‌ترین ادیان آسمانی بوده، پس چرا پیروانش یکی پس از دیگری از آن خارج شده و به صف دشمنان آن می‌پیوندند؟ آنگاه نتیجه می‌گیرند که اصول اسلام یک آئین درستی نیست که بتوان مردم را راضی نگهدارد و نیازمندی‌های آنان را رفع نماید، وگرنه معنی ندارد که پیروانش از آن روی گردانند. به علاوه هرگاه این راه باز باشد و مردم در تغییر عقیده مجاز باشند، افراد مغرض و سودجو از این راه می‌توانند بزرگ‌ترین و کوبنده‌ترین ضربات را بر پیکر اسلام وارد سازند. زیرا، آنها زیر ماسک آزادی تغییر مذهب می‌توانند چند صباحی به عنوان مسلمان در جرگه مسلمین درآیند و از اسرار نظامی و غیر نظامی آنها آگاه شوند. آنگاه تغییر مذهب داده، در زمره دشمنان شروع به فعالیت نمایند و چنین وانمود کنند که چون اسلام دین عملی و برآورنده نیازمندی‌های روحی و مادی جوامع بشری نبوده، از این جهت از آن خارج شده‌اند. بدیهی است که این کار ضررهای جبران‌ناپذیری برای اسلام و مسلمین به دنبال خواهد داشت (شوشتری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۸۹-۹۰).

### ۳-۳- افساد در زمین و محاربه

کسانی که در حکومت اسلامی دست به افساد و محاربه می‌زنند تا حکومت ضعیف شود یا از حکومت خارج می‌شوند، یعنی اهل بغی می‌شوند، نمونه بارز مجرم سیاسی هستند:

بحث افساد فی الارض در کتب حقوقی و فقهی، اعم از کتب اهل سنت و شیعه، ذیل مبحث محاربه مطرح شده است، به گونه‌ای که اکثریت قریب به اتفاق فقهای اسلامی افساد فی الارض را معادل محاربه می‌دانند (ماوردی، ۱۴۲۹ق، ص ۶۲).

اما بعضی از فقهای اسلامی، اعم از شیعه و سنی، افساد فی الارض را جرمی جداگانه از محاربه دانسته و بعضی از مصادیق آن را نام برده‌اند، ولی متأسفانه هیچ ملاک و قاعده‌ای به دست نداده‌اند که چرا و براساس کدام قاعده اینها مفسد فی الارض هستند.

اما در بعضی از کتب فقهی اهل سنت این گونه آمده است که افساد فی الارض شامل تمامی اقسام شرّ می‌شود که از جمله آن زورگیری است (جزیری، غروی، مازح، ۱۴۱۹ق، ج ۵، ص ۴۰۸).

### ۳-۳-۱- معنای افساد در زمین و محاربه

افساد در لغت به معنای تباه کردن و از بین بردن آمده است (فیومی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۷۲). راغب در مفردات می‌گوید: افساد خروج الشيء عن الاعتدال (خارج شدن از حد اعتدال) را فساد می‌دانند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۶۳۴). شیخ طوسی در مورد افساد در اصطلاح می‌فرماید: هرگونه کج رفتاری افساد است (شیخ طوسی، بی‌تا، ج ۵، ص ۴۱۶). علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: تمام نابسامانی‌هایی که در کارها ایجاد می‌گردد و همه افراطها و تفریطها در شکل مسائل فردی و اجتماعی مصداق فساد است (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۱، ص ۱۳۲). پس افساد در زمین یعنی اینکه شخص بخواهد در جامعه باعث فساد و نقض حقوق شهروندی را ایجاد کند، مثل راهزنی، زورگیری.

محاربه، از ریشه حرب است، محاربه از باب مفاعله می‌باشد، یعنی حارب یحارب، محاربه. محارب در فقه کسی است که سلاح خود را آخته و آماده سازد و به ترساندن مردم و سلب امنیت و ایجاد فساد در جامعه اقدام نماید، خواه در صحرا باشد، یا در دریا، و یا در شهرها باشد یا در جاده‌ها، شب باشد یا روز، زن باشد یا مرد، در همه حالات محارب نامیده می‌شود و احکام محاربه با خدا در مورد او اجرا می‌گردد (ابن براج، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۵۵۳؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸ق، ص ۲۰۶).

### ۳-۳-۲- مستندات

در مورد مجازات و حرمت محاربه و افساد فی الارض قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ حِزْبٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (مائده، ۳۳).

کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند، و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید اسلحه، به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند)، فقط این است که اعدام شوند، یا به دار آویخته گردند، یا (چهار انگشت از)

دست (راست) و پای (چپ) آنها، به عکس یکدیگر، بریده شود، و یا از سرزمین خود تبعید گردند. این رسوایی آنها در دنیاست و در آخرت، مجازات عظیمی دارند.

وظیفه‌ی نظام و حکومت، حفظ امنیت شهرها، روستاها، جاده‌ها و برخورد با متخلفان است. «إِنَّمَا جَزَاءُ...». جنگ با خلق خدا، جنگ با خداست و آنکه با مردم طرف شود، گویا با خداوند طرف است، «يُحَارِبُونَ اللَّهَ». برای آنان که امنیت جامعه را برهم می‌زنند، چند نوع کیفر مقرر شده است: اعدام، تبعید، قطع دست و پا، به دار آویختن، «يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا...». کیفرهایی که در آیه آمده، «حَقَّ اللَّهُ» است و از جانب حکومت یا مردم قابل عفو و تبدیل نیست و نیز آمده است که انتخاب یکی از چهار کیفر، با امام مسلمین بوده و اگر اولیای مقتول هم عفو کنند، باید یکی از کیفرها اجرا شود. کلمه‌ی «جَزَاءُ» به معنای کیفر و پاداش کافی است، یعنی حدود و مجازات‌های چهارگانه برای مجرم عادلانه و کافی می‌باشد. برای اصلاح جامعه، هم موعظه و ارشاد و هم شمشیر و برخورد قاطع و انقلابی لازم است (قرائتی، ۱۳۸۸، ج ۳، ص ۷۶).

آیه می‌فهماند که منظور از محاربه با خدا و رسول (ص) افساد در زمین از راه اخلال به امنیت عمومی و راهزنی است، نه مطلق محاربه با مسلمانان. بنابراین، مراد از محاربه و افساد به طوری که از ظاهر آیه برمی‌آید، اخلال به امنیت عمومی است و قهراً شامل آن چاقوکشی نمی‌شود که به روی فرد معین کشیده شود و او را به تنهایی تهدید کند، چون امنیت عمومی وقتی خلل می‌پذیرد که خوف عمومی و ناامنی جای امنیت را بگیرد و بر حسب طبع وقتی محارب می‌تواند چنین خوفی در جامعه پدید آورد که مردم را با اسلحه تهدید به قتل کند و به همین جهت است که در سنت یعنی روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده نیز محاربه و فساد در ارض به چنین عملی یعنی به شمشیر کشیدن و مثل آن تفسیر شده است (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۵، ص ۵۳۳).

دلالت آیه بیانگر این است کسانی که به وسیله محاربه، در زمین افساد می‌کنند، کاری حرام انجام می‌دهند که خداوند مَنان برای آنها حدّ مقرر کرده است.

### ۳-۳-۳- نظرات فقها و مجازات آن

شیخ مفید، از متقدمین و مفاخر شیعه، در باب حدود از کتاب مقنعه چنین فرموده: هنگامی که ربایندگان در سرزمین اسلام سلاح کشیده و اموال مردم را تصاحب کنند، امام در مورد آنها مخیر است که آنها را با شمشیر به قتل برساند، یا به دارشان بکشد تا بمیرند و یا دست و پای آنها را در خلاف جهت یکدیگر قطع کند، یا آنها را از شهر به مکان دیگر تبعید کند و کسی را مأمور کند تا در هیچ مکانی مستقر نشوند، مگر اینکه آنها را از آنجا به مکانی دیگر تبعید کنند تا زمانی که آثار توبه و اصلاح در آنها نمایان شود. اما اگر شمشیر کشیده و کسی را کشته باشند، کشتن آنان در هر حال واجب است، چه با شمشیر، چه با دار زدن، تا اینکه بمیرند و نباید آنها را بر روی زمین زنده گذارد (شیخ مفید، ۱۴۰۴ق، ص ۸۰۴ - ۸۰۵).

طبق نظر این فقها محاربه و مفسد فی الارض و شورشی و اهل بغی یکی محسوب شده‌اند. حد محاربه به پیروی از آیه ۳۳ سوره مائده عبارت از یکی از چهار مجازات اعدام و صلب و قطع دست راست و پای چپ و نفی بلد است. پس سیاست کیفری اسلام برای جلوگیری و کنترل از جرم افساد و محاربه، حدّ تعیین کرده است.

### ۳-۴- جاسوسی و خبر چینی

یکی دیگر از نمونه‌های بارز جرم سیاسی، جاسوسی و خبرچینی برای دشمنان اسلام است.

### ۳-۴-۱- معنای جاسوسی

جاسوس از ریشه جس است، یعنی دست مالیدن برای دانستن (اقرّب الموارد). تجسس به معنی تفحص و کنجکاوی از احوال مردم از همین ماده است، جاسوس را نیز که از اوضاع مردم و محلّ کنجکاوی می‌کند، به همین سبب جاسوس گفته‌اند (قرشی، ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۳۸). همچنین آمده است که «جس» شناخت چیزی با دریافت نامحسوس و ظریف است. جاسوس- بر وزن فاعول- نیز از همین باب می‌باشد، زیرا او هر خبری را که بخواهد به آرامی و بی سر و صدا به چنگ می‌آورد (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۴۱۴).

در اصطلاح، جاسوسی عبارت است از گردآوری و گزارش مخفیانه اخبار و اطلاعات سرّی کسی یا مؤسسه‌ای و یا کشوری به طرف مقابل یا افراد و یا کشور ذی نفع (شاهرودی، ۱۴۲۶ق، ج ۳، ص ۳۶).

### ۳-۴-۲- مستندات

در مورد حرمت جاسوسی برای دشمنان آیات و روایات زیادی نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (انفال، ۲۷)، «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و رسول (ص) و امانت‌های خویش آگاهانه خیانت نکنید».

گذشته از این، دوست گرفتن کافران و هم‌رازی با آنها حرام است؛ گواه این سخن، کلام خداوند بزرگ می‌باشد: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّيَّ وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَّةِ...» (ممتحنه، ۱)، «ای مؤمنان! دشمن من و دشمن خودتان را دوست مگیرید، تا با آنها پیوند محبت‌آمیز برقرار کنید».

از زمینه آیات استفاده می‌شود که بعضی از مؤمنین مهاجر در خفا با مشرکین مکه رابطه دوستی داشته‌اند، و انگیزه‌شان در این دوستی جلب حمایت آنان از ارحام و فرزندان خود بوده، که هنوز در مکه مانده بودند. این آیات نازل شد و ایشان را از این عمل نهی کرد. روایاتی هم که در شأن نزول آیات وارد شده، این استفاده را تأیید می‌کند، چون در آن روایات آمده که حاطب بن ابی بلتعنه نامه‌ای سرّی به مشرکین مکه فرستاد، و در آن از اینکه رسول خدا (ص) تصمیم دارد مکه را فتح کند، به ایشان گزارش داد، و منظورش این بود که منتی بر آنان گذاشته و بدین وسیله ارحام و اولادی که در مکه داشت را از خطر مشرکین حفظ کرده باشد. خدای تعالی این جریان را به پیامبر گرامی‌اش خبر داد، و این آیات را فرستاد (طباطبایی، ۱۳۷۵، ج ۱۹، ص ۳۸۸).

یکی از دلالت‌ها و برداشت‌ها از آیات این است که نباید با دشمنان اسلام طرح دوستی داد، چون ممکن است دشمنان از طریق آنها بر ضد حکومت اسلامی استفاده و بهره ببرند.

روایات زیادی در مورد جرم جاسوسی آمده که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

الف- امام باقر (ع) به نقل از رسول خدا (ص) می‌فرماید: «هرگاه جاسوس و خبرچین گرفتار شوند، حکمشان مرگ است». ما نیز از اهل بیت (ع) چنین روایت نمودیم (تمیمی مغربی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۹۸؛ نوری، ۱۴۲۱ق، ج ۱۱، ص ۹۸).

ب- در روایات آمده است: امام صادق(ع) فرمودند: کسی که اسرار ما را فاش کند، همانند کسی است که به روی ما شمشیر کشیده باشد (حرعاملی، ۱۳۷۶، ج ۲۷، ص ۱۹۷).

ج- بخاری از ایاس بن سلمه بن اکوع و او از پدرش نقل می‌کند: پیامبر اکرم(ص) در سفر بود، که جاسوسی از مشرکان بر آن حضرت وارد شد. میان اصحاب نشست و با آنان گرم گفتگو شد. پس از چندی، از آنها کناره گرفت و از لابه‌لای جمعیت دور شد. آنگاه رسول خدا(ص) فرمود: او را بیابید و بکشید. [پدرم] او را هلاک کرد. نبی اکرم(ص) نیز از آنچه پدرم به غنیمت گرفته بود، سهم بیشتری به او داد (بخاری، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۳۱).  
دلالت روایات بر این است که جاسوسی کاری حرام است و مجازات آن می‌تواند قتل باشد.

### ۳-۴-۳- نظرات فقها و مجازات آن

از دیدگاه فقهی، اگر کافر ذمی برای دشمن جاسوسی کند، پیمان ذمه شکسته می‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۲۹؛ بهوتی حنبلی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۱۱۶-۱۱۷).

اما برخی شافعیان بر آن هستند که پیمان ذمه با جاسوسی کردن کافر ذمی، نقض نمی‌شود (قلعه جی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۱۶۶).

شیخ طوسی می‌فرماید: اگر مسلمانی به نفع دشمنان و کافران حربی تجسس کند و آنها را از خبرهای مسلمانان آگاه سازد، تنها بدین سبب، کشتن او جایز نمی‌شود؛ چرا که حاطب بن ابی بلتعہ برای مکّیان نامه نوشت تا آنها را از تصمیم مسلمانان باخبر کند، اما پیامبر(ص)، قتل او را مجاز ندانست. امام و حاکم می‌تواند مسلمان جاسوس را مورد عفو قرار دهد یا آنکه او را تعزیر کند؛ چرا که پیامبر(ص) حاطب را بخشید (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۵).  
علامه حلی نیز در کتاب قواعد می‌گوید: هرگاه مسلمانی به سود اهل حرب جاسوسی کند و آنان را از اسرار مسلمانان آگاه سازد، کشتن او جایز نیست، بلکه اگر امام بخواهد، او را تعزیر می‌کند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق/ب، ج ۱، ص ۱۱۱؛ ۱۴۱۲ق، ج ۲، ص ۹۵۹).

فقهای اهل سنت هم با توجه به روایات، این نظریه را پذیرفته‌اند. «و سألت يا أمير المؤمنين عن الجواسيس يوجدون و هم من أهل الذمة، أو أهل الحرب أو من المسلمین، فان كانوا من أهل الحرب، أو من أهل الذمة ممن يؤدّی الجزية من اليهود و النصارى و المجوس فاضرب أعناقهم، و ان كانوا من أهل الإسلام معروفین، فأوجعهم عقوبه و أطل حبسهم حتی یحدثوا توبه» (سرخسی، بی تا، ج ۱۰، ص ۴۳).

پس سیاست کیفری اسلام برای مقابله با جرم جاسوسی و خبرچینی، تعزیری است و حاکم می‌تواند جاسوس را بکشد یا عفو نماید و یا هر مجازات دیگری برای او مقرر دارد.



## ۴- نتیجه‌گیری

سیاست کیفری اسلام و فقه در مقابل مجرمان سیاسی، از مجازات‌های سنگینی در قالب تعزیر و حدود و دیگر مجازات بهره برده و جرم‌هایی که بر علیه امام و حکومت و براندازی نظام اسلامی یا برای ضربه زدن به اسلام و یا ناقص بودن دین اسلام و تحقیر آن صورت می‌گیرد، جرم سیاسی محسوب می‌شوند. مصادیق بارز جرم سیاسی در فقه اسلام، بغات، محاربه و افساد در زمین و همچنین ارتداد می‌باشد که فقها با توجه به هر نوع جرم، مجازات‌هایی اعمال کرده‌اند تا درس عبرتی برای کسانی باشد که بر علیه حکومت دست به قیام می‌زنند و یا موجب تحقیر دین اسلام می‌شوند.

## منابع

قرآن کریم. ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. ابن ابی جمهور، محمد (۱۴۰۵ق). *عوالی اللئالی العزیزیه*. قم: دار سید الشهداء للنشر، ج ۴، ۲.
۲. ابن اثیر، مبارک (۱۴۱۸ق). *النهاية في غريب الحديث و الأثر*. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج ۳.
۳. ابن ادريس حلی، محمد (۱۴۱۰ق). *السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی*. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۲-۳.
۴. ابن براج، قاضی عبدالعزیز (۱۴۰۶ق). *المهذب*. قم: دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۱، ۳.
۵. ابن حجر عسقلانی (بی‌تا). *بلوغ المرام من ادله الاحکام*. بی‌جا: بی‌نا.
۶. ابن حمزه، محمد بن علی (۱۴۰۸ق). *الوسيله إلى نیل الفضيله*. قم: مکتبه آیت‌الله المرعشی النجفی.
۷. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق). *معجم مقائیس اللغه*. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، ج ۴، ۱.
۸. ابن قدامة، عبد الله بن أحمد (بی‌تا). *المغنی*. بیروت: عالم الکتب، ج ۱۰، ۸.
۹. ابن منظور، محمد (۱۴۱۴ق). *لسان العرب*. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ج ۶، ۱۳-۱۴.
۱۰. اردبیلی، سید عبد الکریم (۱۴۲۷ق). *فقه الحدود و التعزیرات*. قم: مؤسسه النشر لجامعه المفید، ج ۴.
۱۱. بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ق). *الحدائق الناضرة*. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته، ج ۱۱.
۱۲. بخاری، محمد بن اسماعیل (۱۴۱۴ق). *صحیح بخاری*. بیروت: دارالکتب العربی، ج ۴.
۱۳. بهشتی، محمد (بی‌تا). *فرهنگ صبا*. بی‌جا: بی‌نا.
۱۴. بهوتی حنبلی، منصور بن یونس (۱۴۲۱ق). *شرح منتهی الارادات*. بیروت: عبدالله بن عبدالحسن ترکی، ج ۳.
۱۵. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد (۱۳۸۵). *دعائم الإسلام*. قم: مؤسسه آل‌البیته(ع)، ج ۲-۱.

۱۶. جزیری، عبدالرحمن؛ غروی، سید محمد؛ مازح، یاسر (۱۴۱۹ق). **الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت (ع)**. بیروت: دارالثقلین، ج ۵.
۱۷. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰ق). **الصحاح**. بیروت: دار العلم للملایین، ج ۶.
۱۸. حرعاملی، محمد بن حسن (۱۳۷۶). **وسائل الشیعه**. عبدالرحیم ربانی شیرازی. تهران: اسلامیة، ج ۱۵، ۲۷.
۱۹. حسینی عاملی، سید محمدجواد (۱۴۲۲ق). **مفتاح الکرامه**. قم: نشر اسلامی، ج ۱۷.
۲۰. حسینی همدانی، سید محمدحسین (۱۴۰۴ق). **انوار درخشان**. تهران: لطفی، ج ۲.
۲۱. حکیم، محمدتقی بن محمد سعید (۱۴۱۸ق). **الأصول العامة فی الفقه المقارن**. قم: بی نا.
۲۲. حلبی، ابوصلاح (۱۴۰۳ق). **الکافی فی الفقه**. اصفهان: کتابخانه عمومی امام امیرالمؤمنین (ع).
۲۳. حمیری، نشوان بن سعید (۱۴۲۰ق). **شمس العلوم**. بیروت: دار الفکر المعاصر، ج ۸.
۲۴. خمینی، سید روح الله (۱۳۷۳). **صحیفه نور**. تهران: نشر آثار امام خمینی، ج ۱۳.
۲۵. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۱۶ق). **مبانی تکمله المنهاج**. تهران: کتابفروشی مرتضوی، ج ۱.
۲۶. الدردیر، أحمد (بی تا). **الشرح الكبير**. مصر: طبع عیسی الحلبي، ج ۱۰.
۲۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). **مفردات ألفاظ القرآن**. لبنان: دارالعلم.
۲۸. زبیدی، سید محمد مرتضی حسینی (۱۴۱۴ق). **تاج العروس**. بیروت: دارالفکر للطباعة، ج ۸، ۱۹.
۲۹. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۱۷ق). **الفائق فی غریب الحدیث**. بیروت: دارالکتب العلمیة، ج ۳.
۳۰. سبزواری، سید عبدالأعلى (۱۴۱۳ق). **مهذب الأحكام**. قم: مؤسسه المنار، ج ۲.
۳۱. سرخسی، شمس الدین (بی تا). **المبسوط**. بیروت: دارالفکر، ج ۱۰.
۳۲. سعدی ابوجیب (۱۴۰۸ق). **القاموس الفقهي لغة و اصطلاحاً**. دمشق: دارالفکر.
۳۳. سمرقندی، محمد (بی تا). **تحفة الفقهاء**. بی جا: بی نا، ج ۳.
۳۴. شافعی، ادريس (بی تا). **الام**. بیروت: نشر دارالمعرفة، ج ۴.
۳۵. شاهرودی، سید محمود هاشمی (۱۴۲۶ق). **فرهنگ فقه**. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ج ۳-۱.
۳۶. شوشتری، سید محمدحسن مرعشی (۱۴۲۷ق). **دیدگاه‌های نو در حقوق**. تهران: نشر میزان، ج ۱.
۳۷. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۹ق). **ذکری الشیعة فی أحكام الشریعة**. قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ج ۱.
۳۸. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۴ق / الف). **القواعد و الفوائد**. قم: کتابفروشی مفید، ج ۱.
۳۹. شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۴ق / ب). **غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد**. قم: انتشارات حوزه علمیه اول، ج ۴.
۴۰. شهید اول، محمد (۱۴۱۷ق). **الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة**. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، ج ۲.
۴۱. شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ق). **مسالك الأفهام إلى تنقیح شرائع الإسلام**. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ج ۱۵.

٤٢. شهيد ثانی، زين الدين بن علی (١٤١٤ق). حاشية الإرشاد. قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامی، ج ٤.
٤٣. شهيد ثانی، زين الدين بن علی (١٤١٠ق). الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية. قم: كتابفروشی داوری، ج ٩.
٤٤. شهيد ثانی، زين الدين بن علی (١٤١٦ق). تمهيد القواعد الأصولية و العريية. قم: انتشارات دفتر تبليغات.
٤٥. شيخ صدوق، محمد (١٣٩٠). عيون أخبار الرضا. قم: مركز تحقيقات رایانه ای نور.
٤٦. شيخ صدوق، محمد (١٤٠٦ق). ثواب الأعمال و عقاب الأعمال. قم: دارالشریف الرضی للنشر.
٤٧. شيخ صدوق، محمد (١٤١٣ق). من لا يحضره الفقيه. قم: جامعه مدرسين حوزه علمیه، ج ٣.
٤٨. شيخ طوسی، محمد (بی تا). التبيان في تفسير القرآن. بيروت: دار إحياء التراث العربی، ج ٥.
٤٩. شيخ طوسی، محمد (١٣٨٧). المبسوط. تهران: مرتضويه، ج ٧، ٢.
٥٠. شيخ طوسی، محمد (١٣٩٠ق). الاستبصار فيما اختلف من الأخبار. تهران: دارالکتب الإسلامية، ج ٤.
٥١. شيخ طوسی، محمد (١٤٠٠ق). النهاية في مجرد الفقه و الفتاوى. بيروت: دار الكتاب العربی.
٥٢. شيخ طوسی، محمد بن حسن (١٤٠٧ق / الف). تهذيب الأحكام. تهران: دار الکتب الإسلامية، ج ٦، ٨.
٥٣. شيخ طوسی، محمد (١٤٠٧ق / ب). الخلاف. قم: جامعه مدرسين حوزه علمیه، ج ٥.
٥٤. شيخ مفيد، محمد بن نعمان (١٤٠٤ق). المقنعه. قم: نشر اسلامی.
٥٥. صاحب بن عباد، اسماعيل بن عباد (١٤١٤ق). المحيط في اللغة. بيروت: عالم الكتاب، ج ٣، ٥.
٥٦. طباطبائی، محمدحسين (١٣٧٥). تفسير الميزان. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: اسلام، ج ١٨-١٩، ٥، ١١.
٥٧. طباطبائی حائری، سيد علی بن محمد (١٤١٨ق). رياض المسائل. قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ج ٧-٨.
٥٨. عاملی، محمد (١٤١١ق). نهاية المرام في شرح مختصر شرائع الإسلام. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ١.
٥٩. عبدالرحمان، محمود (١٤١٣ق). معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية. قم: حوزه علمیه، ج ٣.
٦٠. علامه حلّی، حسن بن يوسف (١٤١٢ق). منتهی المطلب في تحقيق المذهب. مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ج ١٤، ٢.
٦١. علامه حلّی، حسن بن يوسف (١٤١٣ق / الف). تذکره الفقهاء. قم: جامعه مدرسين، ج ١، ٩.
٦٢. علامه حلّی، حسن بن يوسف (١٤١٣ق / ب). قواعد الأحكام في معرفة الحلال و الحرام. قم: جامعه مدرسين حوزه علمیه، ج ١.
٦٣. علامه حلّی، حسن بن يوسف (١٤٢٠ق). تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية. قم: مؤسسه امام صادق (ع)، ج ١.
٦٤. عميد زنجانی، عباسعلی (١٣٨٦). فقه سیاسی. تهران: امیرکبیر، ج ٣.
٦٥. عوده، عبدالقادر (١٩٩٣م). التشريع الجنائي الاسلامی. بيروت: مؤسسه رسالت، ج ١-٢.

٦٦. فاضل مقداد، مقداد (بی تا). کنز العرفان فی فقه القرآن. ترجمه عبدالرحیم عقیقی بخشایشی. قم: بی نا، ج ١.
٦٧. فاضل هندی اصفهانی، محمد بن حسن (١٤١٦ق). كشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحكام. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ٧.
٦٨. فخرالمحققین، محمد (١٣٨٧). إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. قم: مؤسسه اسماعیلیان، ج ٤.
٦٩. فراهیدی، خلیل بن احمد (١٤١٠ق). کتاب العین. قم: نشر هجرت، ج ٧، ٣.
٧٠. فیومی، احمد بن محمد مقری (بی تا). المصباح المنیر. قم: منشورات دارالرضی، ج ٢-١.
٧١. فیض کاشانی، محمد محسن (١٤٢٥ق). الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحكام. تهران: دار نشر اللوح المحفوظ، ج ٢.
٧٢. فیض کاشانی، محمد محسن (بی تا). مفاتیح الشرائع. قم: انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ج ٢.
٧٣. قرائتی، محسن (١٣٨٨). تفسیر نور. تهران: مرکز فرهنگی درس های از قرآن، ج ٩، ٣.
٧٤. قرشی، سید علی اکبر (١٤١٢ق). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ٥، ٣-٢.
٧٥. قرطبی، ابن رشد (بی تا). بدایة المجتهد. بی جا: بی نا، ج ٢.
٧٦. قرطبی، محمد بن احمد (١٣٦٤). الجامع لأحكام القرآن. تهران: ناصر خسرو، ج ١٦.
٧٧. قلعه جی، محمد رواس (١٤٢١ق). الموسوعة الفقهیة المیسرة. کویت: بی نا، ج ١٠.
٧٨. قلی زاده، احمد (١٣٧٩). واژه شناسی اصطلاحات اصول فقه. تهران: بی تا.
٧٩. کلینی، ابوجعفر، محمد بن یعقوب (١٤٠٧ق). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ١، ٥-٦.
٨٠. کیدری، قطب الدین (١٤١٦ق). إصباح الشیعة بمصباح الشریعة. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
٨١. گلپایگانی، سید محمدرضا (١٤١٢ق). الدر المنضود فی أحكام الحدود. قم: دار القرآن الکریم، ج ٣.
٨٢. ماوردی، علی بن محمد (١٤٢٩ق). احکام سلطانیة. قم: نشر الاسلامی.
٨٣. مجلسی، محمدباقر (١٤٠٤ق). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. تهران: دارالکتب الإسلامیة، ج ١٨.
٨٤. مجلسی، محمدباقر (١٤٠٦ق). ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار. قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ج ٩.
٨٥. مجلسی، محمدباقر (١٤١٠ق). بحار الأنوار. بیروت: مؤسسه الطبع و النشر، ج ٩٧، ٢٢.
٨٦. محقق حلّی، جعفر (١٤٠٨ق). شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام. قم: مؤسسه اسماعیلیان، ج ١، ٤.
٨٧. محقق کرکی، علی بن حسین (١٤١٤ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
٨٨. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (١٣٨٩). فرهنگ نامه اصول فقه. قم: مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی.
٨٩. مشکینی اردبیلی، علی (١٣٧٤). اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها. قم: بی نا.
٩٠. مغنیه، محمدجواد (١٤٢١ق). فقه الإمام الصادق علیه السلام. قم: مؤسسه انصاریان، ج ٦.
٩١. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (١٤٠٣ق). مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی، ج ١٣.

۹۲. مكارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱). تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الإسلامیة، ج ۲۲.
۹۳. مكارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱ق). الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل. قم: مدرسه الإمام علی، ج ۱۶.
۹۴. موسویان، سید ابوالفضل (۱۳۸۸). کیفر مرتد، حکمی سیاسی. مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۱، شماره ۱، ص ۱۴۵-۱۷۱.
۹۵. مهبیار، رضا (۱۳۹۰). فرهنگ ابجدی. قم: نرم افزار نور سیره معصومین، ج ۱.
۹۶. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق). جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۴۱، ۴۱.
۹۷. نراقی، محمدمهدی بن ابی ذر (۱۳۸۸). انیس المجتهدین فی علم الأصول. قم: بی نا.
۹۸. نوری، حسن (۱۴۲۱ق). مستدرک الوسائل. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ج ۱۱.